

و محالست به پیش او و موصیفت در ره گذر جان بصره و در هیبت باطن  
و بعقب باطن مایه است و معقبه و بالطن و تشدید با نیز درنده و موصیفت با نور ما  
بایمان **قباب** یعنی هر دو فانت در وجه که و شتر است او از کشته و اندام فرخ زون  
و نعلین چو ز مهر است که بدان جا ماسه کند و بسیار کلو و او از دندان بز و  
بچین تبقیه **قنب** بلکه زده و آلات و ساز و ساخت کار و آبش آفتاب جمع  
و بعضی گفته اند که آفتاب از پاره جز آن که زده و شکسته است و در روز  
قنب که بند و بالطن خود اندان روده و میر بر مان و بعضی ن بالان با بالان خود بقدر  
کومان شتر و بسکون نیز آمده و بالطن و کمر تا تک شو و زود و عقب **قنب** بالطن  
کلان سال و چو ز سر قدر کردن و آنکه او را سر قدر **قنب** بالطن سر قدر است و شتر  
و مردم **قنب** بالطن نزدیک و نزدیک شدن و موصیفت و بالطن و در او در آن شتر و غلات  
و ساختن غلاف برای شتر بالطن و اقیقین که و بعضی ن نالیدن از در و در و شتر  
برای فرود آمدن و در آن کار است و با تک دفع را تک جمع **قنب** بلکه با تک  
تزدیک شدن و بنام شتر مایه می گویند نیز با نیم در آن کتد و بر و شتر ن یاری  
جماع و بالطن نزدیک **قنب** کشته خورد که به بهای کشتی بزرگ و رند برای بر آوردن  
ستور و اکثر شب طلب کند و قارب الصوه نام طهای است معروف بطه کشته  
بر سنگ دید که زیر این سنگ ز رست جز آن سر بر سنگ زد که در پس بدین  
لقب مشهور شد **قنب** نزدیک مایه نکتد ده ماور که تر مانند و بالطن دفع را  
نام مردیت و لقب میر اصعب و لقب عیس فوارج **قنب** بکرافت دفع طافری  
بسیار با کم **قنب** بالطن جماع بسیار و بعضی ن چینی و در شتر و شتر شدن **قنب**  
سودا که در لیس **قنب** بالطن جزئی ز رشت و تحت فرمای خنک که در در مان  
بیزه مفود و روان شدن آب **قنب** بالطن شتر شدن **قنب** و قنار آب و آواز  
آن

این **قنب** بالطن انجمن و در مردان و کتد و رس شدن و قنار کردن و آلودن  
بجزئی جزئی و کتد مایه و بدین نامی کردن و دروغ گفتن و سر زدن کردن و حلقه  
و درون شتر و زایل کردن بوسن و با کتد شتر نام مردیت و یا هیبت و مرد  
بچین هر یک شتر و جز آن و در هر بدین یعنی بعضی ن نیز آمده **قنب** شتر نیز زده و  
وزنک سیه و کوه کاهه و قنار است **قنب** بالطن بریدن و باز داشتن شتر از  
آب پیش از سر آب شدن و بالطن هیبت و روده اقباب جمع و بعضی ن با و بر کتد  
که میان خالی کرده در باشد و ماسوره و هر جزئی که مانند او که با کتد چون آنکه  
اکتد و کلو و فرج شتر که با کتد شتر و چو ای آب شتر و چو ای انگ و چانه  
نازک از کتد و در او بر آید و در او بر جد خون آب مرص میا قوت و چو ای که که  
و اینو بهای جواهر در فی اکتد شتر خدیجیت فی اکتد من و **قنب** **قصاب** بالطن  
و شتر میدها و جمع قصاب یعنی مایه و چینی و بالطن مایه زون و سر قدر گوشت و زده  
و بعضی ن قصاب و قصاب یعنی رعد آور کتد نیز آمده **قنب** بالطن خار مایه  
چوب زون و بر بدن و در شتر کتد و بسیار شاخ با شتر و چو ای که بریده و  
برای ساختن ترو کمان و در شتر که از آن کمان سازند و کلاه است  
**قنب** شاخ درخت و ناقه رام نمانده و نیز و شتر نازک و شتر نیز و ناز مانه  
و کتد که از شاخ درخت سازند و او است چمن و چانه و نام مردیت **قنب**  
شتر نیز تو است جمع **قنب** بالطن در کم شتران رو و چمن نکتد میان دوار و  
و ترن شدن و بر بدن و جمع کردن و اینچنین شراب باب و در غضب کردن و بر  
کردن ظرافت و یک گوشه جوان در گوشه دیگر کردن و چیدن آن و جمع شدن کردی  
و میان دو گوشه که در دست آنکند و هر شتر حرکت جمع که بسیار ترن میکرد و با  
لشم ستاره است که قبل از جد بر آن ماکتد و سید نوم و سپه لاکه در کار بر با

این کار است  
در شتر م